**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021114**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد این بود که واژه‌هایی مثل مسلم، مومن که اوصاف هستند اینها هم برای مذکر، برای جامع بین مذکر و مونث وضع شده‌اند ولی در جایی که یک قرینه‌ای در کنار اینها یک صیغۀ مختص مونث ذکر می‌شود اینها اختصاص پیدا می‌کنند به مذکر. گاهی اوقات عبارتی که مربوط به مونث هست قرینۀ قطعیه هست برای تبدیل اینها به صیغۀ مذکر، اختصاصشان به صیغۀ مذکر مثل اینکه می‌گوییم یجب الجهاد علی المسلم دون المسلمة، کلمۀ دون المسلمة قرینۀ قطعی هست که مراد از مسلم خصوص مردان مسلمان هست. گاهی اوقات ظهور پیدا می‌کند در این معنا، آن جایی که با واو عطف ذکر بشود. ما در مقام تحلیل این واقعیت بودیم که چه می‌شود که در جایی که در کنارشان مسلمة قرار می‌گیرد این مسلم اختصاص پیدا می‌کند حالا چه اختصاص قطعی چه اختصاص ظهوری این را تحلیل می‌کنیم. حالا قبل از اینکه بحث را ادامه بدهیم، به قسمت دوم بحث برسیم یک نکته‌ای را ممکن است سؤال بشود که اگر مراد از مسلم اعم از مرد مسلمان و زن مسلمان باشد باید بتوانیم بگوییم هندٌ مسلمٌ، در حالی که هند مسلم غلط است باید گفت هند مسلمة. پاسخ مطلب این هست که ما در ادبیات عرب یک سری قواعدی داریم، حالا قبل از اینکه این پاسخ را بدهم یک بحث عام‌تری را عرض کنم، برای این بحث عام‌تر یک مقدمه‌ای را عرض کنم. مرحوم جد ما در مورد جایی که مثلا می‌گوییم فی الدار رجلٌ، ادیبان می‌گویند که رجل مبتداست، مسند الیه، مسند الیه متأخر، فی الدار خبر مقدم. مرحوم جد ما می‌فرمودند که اینجا من خبر از رجل مبهم نمی‌خواهم بدهم، من خبر از وضعیت دار می‌خواهم بدهم، می‌خواهم بگویم این خانۀ ما این ویژگی را دارد که کسی توش هست، در خانه کسی هست. بنابراین مسند الیه واقعی دار است، و همین جهت باعث می‌شود که ما فی الدار را مقدم کنیم بر رجل، ولی حالا ادامۀ این بحث را که ایشان هم اشاره داشتند ولی با یک مقداری مکملی من عرض بکنم آن این است که در ادبیات عرب یک سری قواعدی هست مربوط به لفظ، یک سری قواعدی هست مربوط به معنا. ما مبتدا و خبر داریم، مبتدا مرفوع است، خبر مرفوع است، اگر إنّ سرشان بیاید مبتدا می‌شود اسم إنّ و منصوب می‌شود، اگر کان بیاید خبر می‌شود، خبر کان و منصوب می‌شود. این مطالب مربوط به جنبۀ لفظی است. روی همین جهت در همین مثالی که ما زدیم ما می‌گوییم فی الدار رجلاً. رجلاً تعبیر می‌کنیم، چون رجل خبر واقعی یعنی مبتدا، ولو خبر واقعی این هست که در خانه کسی هست ولی خبر لفظی ما فی الدار است و مسند الیه لفظی ما رجل است، إنّ مسند الیه لفظی را منصوب می‌کند. این مطالبی که مربوط به اینگونه اعراب‌ها و اینها هست اینها مربوط به جنبه‌های لفظی است. ولی در همینجا یک سری قواعد معنوی وجود دارد آن این است که آن چیزی که مسند الیه واقعی است باید مقدم بشود بر خبر واقعی، روی همین جهت فی الدار باید بر رجل مقدم بشود. چون در واقع ما داریم از دار خبر می‌دهیم، کأنّ می‌خواهیم، می‌گوییم این خانه، چیزی است که فیه رجل، الدار فیه رجل، معنای واقعی‌اش این است، ولی خب از جهت لفظی با تعبیر فی الدار رجل تعبیر کردیم. تفکیک بین قواعد نحوی که به ملاحظۀ لفظ هست و قواعد نحوی که به ملاحظۀ معنا هست مهم است. یکی از قواعدی که مربوط به لفظ هست قواعد تذکیر و تأنیث است، این مربوط به لفظ هست، مثلا مسند الیه شما قبل از فعل آمده باشد باید حتما تاء تأنیث به کار ببریم، الشمس طلعت، حالا حقیقی باشد مثل هندٌ جائت، یا مجازی باشد، مثل الشمس طلعتْ. ولی اگر این مسند الیه بعد از فعل قرار بگیرد، بعد از مسند قرار بگیرد اگر حقیقی باشد و متصل باشد باید تاء تأنیث بگیرد، بگوییم جائت هندٌ، ولی اگر مجازی باشد یا فاصله بگیرد بین فعل و فاعل فاصله بیفتد اینجا ذو وجهین است، ما می‌گوییم طلع الشمس و طلعت الشمس، جاء فی یوم الجمعة هند، یا جائت فی یوم الجمعة هندٌ، هر دویش صحیح است. معانی این واژه‌ها با تقدیم و تأخیر و فاصله افتادن و فاصله نیفتادن فرق نمی‌کند، ولی یک قواعد لفظی عربی هست که وقتی فاعل ما مونث حقیقی متصل به فعل بعد از فعل ذکر شده باشد باید به فعل تاء تانیث اضافه کرد، این ربطی به معنا ندارد، این تفاوت‌ها به لفظ ربط دارد. روی همین جهت هندٌ مثلا مسلمةٌ غلط هست نه به جهت اینکه از جهت معنوی اشکال دارد، از جهت لفظی یک قانون ادبیات عرب هست که وقتی وصفی را برای یک موصوفی ذکر می‌کنند و موصوف مونث هست باید وصف مونث گذاشته بشود، این یک قاعدۀ لفظی ادبیاتی است.

حالا اینجا این نکته را عرض بکنم، یکی از قواعد ادبیات عرب قاعدۀ تقلیب است، قاعدۀ تقلیب یک قاعدۀ معنوی تقلیب داریم، یک قاعدۀ لفظی تقلیب داریم، قاعدۀ معنوی تقلیب بازگشتش به یک نوع تجوز هست، گاهی اوقات مثلا در مورد ماه و خورشید می‌گویند شمسان، شمسان تعبیر می‌کنند، به اعتبار اینکه ماه را هم مجازا بهش کلمۀ شمس اطلاق می‌کنند شمسان تعبیر می‌کنند، این تقلیب یک نوع تجوز هست که تصرف در معنا هست، این تقلیب معنوی.

ولی یک تقلیب لفظی هم داریم آن تقلیب لفظی این است که اگر فاعل ما ترکیبی از مذکر و مونث باشد، مثلا می‌گوییم زید و هند جائا تعبیر می‌کنیم، نه جائتا، زیدٌ و هندٌ جائا، تقلیب، یعنی در جایی که مسند الیه ما مجموعه‌ای باشد که یکی‌شان مذکر باشد یکی‌شان مونث باشد فعلی که به آن نسبت می‌دهیم فعل مذکر است. یا مثلا می‌گوییم زید و عمروٌ و هندٌ جائوا، جائوا را تعبیر می‌کنیم در حالی که هندش مونث است، جائوا تعبیر می‌کنیم به اعتبار اینکه مذکر را بر مونث تقلیب می‌دهیم، یک جنبۀ لفظی قضیه است و حالا من الآن مراجعه نکردم که مثلا اگر یک ده نفری باشند ۹ نفرشان مونث باشند، یکی‌شان مذکر باشد آیا اینجا چجوری تعبیر می‌کنند؟ تقلیب مذکر بر مونث که شایع است، ولی تقلیب اکثریت بر اقلیت آن هم هست یا نیست، مراجعه نکردم یادم نیست قواعد ادبیات عرب چه شکلی اقتضاء می‌کند. علی ای تقدیر این بحث تقلیب لفظی و تقلیب معنوی را باید از همدیگر تفکیک کرد.

**شاگرد:** الشمس و القمر، قمران

**استاد:** هر دو جورش هست، هم شمسان می‌گویند هم قمران می‌گویند.

**شاگرد:** هیچ مبتدایی ذکر نشود، فرض کنید تقدیر معنوی باشد بگوییم مسلمٌ، اوّلش را اینجوری بگوییم، صحیح است؟

**استاد:** حالا من یک نکته‌ای را به شما عرض می‌کنم. ما این بحثی که می‌کردیم در مورد مفرد بود، مسلم و مسلمة. اما در مورد صیغۀ جمع که مثلا مسلمون باشد، آیا مسلمون معنایش چی است؟ مسلمون به نظر می‌رسد آن هم مثل مسلم هست برای جامع بین مرد مسلمان و زن مسلمان وضع شده. و اینکه برای او وضع شده نه از باب تقلیب معنوی است، از باب اینکه ذاتا برای جامع وضع شده، تفاوت اینکه ما این را تقلیب بگیریم یا بگوییم ذاتا برای آن مجموعه وضع شده و جامع بین مذکر و مونث این هست که اگر برای مذکر وضع شده باشد به کار بردنش برای جامع تجوز هست. در تجوز انسان احساس یک نوع خلاف قاعده بودن می‌کند و این خلاف قاعده بودن را ما انصافا یک همچین احساسی را نمی‌کنیم، مثلا المسلمون، مثلا وجب علی المسلمین الصلاة، احساس نمی‌شود که اینجا که مراد از مسلمین یعنی جماعت اهل اسلام مذکرین کانوا او مونثات این یک نوع تجوزی در اینجا رخ داده باشد. بله یک نکته‌ای هست آن این است که اگر جایی که مجموعه‌ای باشد در این مجموعه بعضی‌هایش مذکر باشند بعضی‌هایش مونث باشند مذکر را بر مونث مقدم می‌دادند از باب تقلیب لفظی. یکی از نمونه‌های این بحث تقلیب لفظی این مثلا آیۀ شریفه هست، در سورۀ توبه، حالا من همینجوری داشتم آیات قرآن می‌خواندم این را دیدم و الا اختصاص به این آیه ندارد، اوّلین آیه هم نیست که به این شکل هست. «الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» (سورۀ توبه، آیۀ ۶۷)، اینجا باب تقلیب است، چون منافقون به قرینۀ منافقات خصوص مذکر است، منافقات مونث است ولی ضمیری که به اینها برمی‌گرداند بعضهم ضمیر مذکر برگردانده شده، بعضهم برگردانده.

«يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقينَ هُمُ الْفاسِقُونَ»

ببینید این عبارت المنافقون و المنافقاتی که در اوّل آیه به کار برده اینجا مراد از منافقون مردان منافق است، ولی در ادامۀ آیه «الْمُنافِقينَ هُمُ الْفاسِقُونَ» که به کار برده مراد جامع است.

**شاگرد:** این هم یعنی تقلیب است؟

**استاد:** نه اینجا تقلیب شاید نباشد. اینجا تقلیب نیست، چون دیگر این جملۀ، یعنی آن نکته‌ای که منشاء می‌شد که منافقات را اضافه کند که برای دفع توهم اختصاص حکم به مذکر و انصراف حکم به مذکر منافقات را اضافه کرده، این مطلب با یک بار اضافه کردن منافقات تأمین می‌شده دیگر ادامه نداده به همان معنای جامعی کلمۀ منافقین را در آیه به کار برده ان المنافقین هم الفاسقون. بعد در ادامه‌اش هم شبیه:

«وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقيمٌ»

در مورد کفار، کافرات را ضمیمه نکرده، کأنّ اکتفا کرده به همین. «خالِدينَ» که به کار برده «هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقيمٌ».

در آیۀ دیگری داریم: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ»

اینهایی که مبتدایش مذکر و مونث مصرحا به مذکر و مونث به کار رفتند به نظر می‌رسد از باب تقلیب لفظی هست که در واقع حکم را، چون اینجور بحث‌ها بیشتر به جنبۀ لفظی مربوط است نه به جنبۀ معنوی، چون از جهت لفظی هم مذکر آورده هم مونث این خبری که می‌خواهد برای این مجموعه بیاورد این را باید مذکر، شبیه زید و هند جاءا است، زیدٌ و عمروٌ و هندٌ جائوا تعبیر می‌کنند، این شبیه آن هست، می‌گوییم المسلم و المسلمة اخوان، خواهر و برادرند دیگر.

«وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا اْلأَنْهارُ **خالِدينَ فيها**»

«خالِدينَ» تعبیر کرده در حالی که «الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ» هست. به هر حال در آیات دیگری هم اینها را وجود دارد و ما باید به اینها توجه بکنیم.

**شاگرد:** این اختصاص به ذکر که کلام تجوز هم بگویند «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» بعد القای خصوصیت بشود نسبت به مشرکات

**استاد:** نه القای خصوصیت نیست، همین را می‌خواهم بگویم. دو بحث هست این تأکیدی که ما در این بحث داشتیم همین بود که یک بحث هست که فرض کنید رجل شک بین الثلاث و الاربع اینکه این حکم اختصاص دارد به مذکر عقلاءً غریب است همین منشاء می‌شود که تناسبات حکم و موضوع باعث می‌شود که این حکم را تعمیم بدهد، القای خصوصیت کند، این یک جور است.

یک جور دیگر این هست که نه بحث سر این نیست که تناسبات، اصلا ذاتا شما مسلمین را بخواهید ترجمه کنید باید بگویید مسلمانان، آن فهم لغوی ما و درک تبادری این واژه این هست که مراد مسلمان‌ها هست. حاج آقا روی همین جهت اساساً قاعده‌ای در فقه مطرح هست به عنوان قاعدۀ اشتراک، ایشان قاعدۀ اشتراک را منکر بودند، قاعدۀ اشتراک به معنای این است که اصل اوّلی در احکامی هست که بین مذکر و مونث اینها یکسان باشد. حاج آقا می‌فرمودند نه اینجور نیست، بسیاری از موارد اصلا لفظ حدیث تعمیم دارد، و اینکه بعضی وقت‌ها خیال کردند از مصادیق قاعدۀ اشتراک هست این به این جهت تخیل کردند که، به این نکته توجه نکردند که مثلا واژه‌هایی مثل مسلمین اعم از مرد مسلمان و زن مسلمان هست، این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه در بعضی موارد هم تناسبات حکم و موضوع منشاء القای خصوصیت می‌شود. حالا بحث سر این هست اگر در جایی نه تناسبات حکم و موضوعی وجود داشته باشد که منشاء بشود که ما حکم را از موضوع مذکری که در حدیث ذکر شده و در دلیل ذکر شده بخواهیم تعمیم بدهیم و نه عبارتی که در جمله به کار رفته عبارت عامی باشد مثل مسلم و مسلمون امثال اینها، در اینجور جاها هم باز بگوییم یک قاعده‌ای به نام قاعدۀ اشتراک وجود دارد ایشان منکر بودند، می‌گفتند خلط در این شده می‌گویند در اکثر موارد حکم تعمیم دارد نسبت به مواردی که حکم تعمیم ندارد گفتند حکم را سرایت می‌دهد، در حالی که در آن اکثر موارد یک ویژگی‌هایی وجود دارد که آن ویژگی‌ها در آن اقلیت موارد وجود ندارد، این است که مثلا حاج آقا در بعضی موارد که، در روایات هست مثلا مردی وارد نماز شده در نماز یادش افتاد که اذان و اقامه یا اذان یا اقامه هیچ نگفته، اجازه داده شده که نمازش را بشکند و برگردد اذان و اقامه را بگوید بعدا وارد نماز بشود، حاج آقا آنجا می‌فرمودند که این حکم را نمی‌توانیم به مونث هم سرایت بدهیم. به دلیل اینکه در روایات در مورد اذان و اقامه بین مذکر و مونث فرق گذاشته شده، بر مذکر اذان و اقامه کالواجب است، ولی بر مونث اینجور نیست، در بعضی روایات اصلا نفی کرده کأنّ مشروعیت اذان و اقامه را بر چیزها، البته نفی وجوب است نه نفی مشرعیت ولی اینکه اذان و اقامه در مورد مذکر کالواجب است ولی در مورد مونث این شکلی نیست خودش فارق بین این دو تا هست و مانع اجرای تناسبات حکم و موضوع هست و القای خصوصیت را مانع می‌شود. بنابراین در اینجور جاها نمی‌شود، یعنی باید به هر حال بین احکامی که عقلاءً و شرعا تناسبات حکم و موضوع اقتضای مشارکت مذکر و مونث را نمی‌کند با احکام دیگر فرق گذاشت و این نکته‌ای هست که بعضی جاها در فتوای حاج آقا اثرگذار بوده.

یک سری واژه‌های دیگر هست ظاهرا اینها همینجور است، مثلا یا ایها الذین آمنوا، یا ایها الذین اسلموا، یا ایها المسلمون اتحدوا اتحدوا، اینها با وصف خصوص مذکرها نیست، مونث‌ها هم این جملات شامل می‌شود. از خودش هم بروید بپرسید بیشتر کسانی که جواب می‌دادند خانم‌ها بودند، چون واژه واژۀ عامی است اختصاص ندارد به مذکر.

یکی از نکاتی که در بحث همان قواعد نحوی لفظی و قواعد نحوی معنوی که مرتبط هست با مذکر و مونث، یکی از قواعد این هست که جایی که خبر ما، مثلا مذکر باشد، و مرجع ضمیر مونث باشد، یک قاعدۀ ادبی هست می‌گویند مراعاة الخبر اولیٰ،

**شاگرد:** و مبتدا یک ضمیر باشد

**استاد:** مبتدا ضمیر باشد، مرجع ضمیر، ضمیر باید باشد. یعنی مبتدای ما ضمیری باشد که مرجعش مذکر است مثلا، ولی خبر مونث است، یا برعکس، ذو وجهین است هم می‌توانیم مراعات مرجع را بکنیم هم می‌توانیم مراعات خبر را بکنیم. ولی می‌گویند مراعاة الخبر اولیٰ، فرض کنید مثلا هذه القاعدة قبل ذکر شده، ولی اگر خبرش یک شیءای باشد مثلا جامد باشد، مثلا می‌گوییم آن مراعات خبر اولیٰ هست حالا مثال‌هایش را مطالعۀ عینی‌اش را الآن ذهنم جواب نمی‌دهد. در این عبارت‌ها این را باید دقت کنیم، حالا این را مقدمه بود برای این مطلب. در آیۀ شریفه‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام می‌گوید خطاب به شمس می‌گوید هذا ربّی، هذا ربّی اینجا چطور حضرت ابراهیم هذا گفته در حالی که مخاطبش شمس است و شمس مونث است، این هذا به چه اعتبار گفته شده؟

**شاگرد:** اسم اشاره هم شاملش می‌شود؟

**استاد:** آره اینها همه مثل همین است فرق ندارند. اینجا چند وجه ممکن است ذکر بشود. برای این توجیه این مطلب، حالا لااقل دو وجه‌اش را الآن من عرض می‌کنم ملاحظه بفرمایید در کتاب‌های نحوی و تفسیری آیا در مورد هذا ربی غیر از این دو وجهی که من عرض می‌کنم آیا وجه دیگری هم ذکر شده یا نه، من الآن همینجوری از قدیم بحث‌ها یادم مانده می‌خواستم مراجعه کنم فرصت نکردم مراجعه کنم، ملاحظه بفرمایید کتاب تفسیری را فردا ان شاء الله در کلاس راهنما در موردش صحبت می‌کنیم.

یکی اینکه هذا خطاب به شمس نیست بما هو شمس، هذا یعنی هذا الشیء. یک موقعی شما شمس را خطاب می‌کنید می‌گویید این خورشید، نه حضرت ابراهیم اصلا نمی‌شناختتش، هنوز اینکه شمس است قمر است چی است، این هذا الشیء المنور ربی، آن چیزی که نظر حضرت ابراهیم را جلب کرده بود عظمت شمس بود، نورانیتش بود، آن چیزی که نورانیت زمین به مناسبت طلوع او ایجاد شده بود. هذا یعنی هذا الشیء المنور ربی. این یک احتمال.

یک احتمال دیگر اینکه این مربوط به همان قاعدۀ مراعاة الخبر اولیٰ هست، چون ربی تعبیر شده، هذا تعبیر شده. این نکته را هم ضمیمه بکنم البته حضرت ابراهیم زبانشان عربی نبوده ولی بحث سر این است که حالا که می‌خواهیم ترجمه کنیم به زبان عربی به این نحو ترجمه می‌شود که اگر حضرت ابراهیم عربی می‌خواست صحبت بکند چجوری صحبت می‌کرد؟ ترجمه این است، بنابراین بحث این است که اگر حضرت ابراهیم می‌خواست عربی صحبت می‌کرد این واژه‌ها را هذا ربی تعبیر می‌کرد. هذا ربی، هذا بودن که خطاب به شمس هست یا به اعتبار این هست که اشاره هست به شیء منور، یا به اعتبار اینکه مراعاة الخبر اولیٰ هذا ربی را تعبیر کرده. البته من به نظرم آن اوّلی اولیٰ هست، چون در واقع خطاب به شمس نیست، از جهت معنوی آن چیزی که مخاطب حضرت ابراهیم هست این شیء منور است، اصلا ویژگی‌های آن شیء را هنوز نمی‌داند و این هیچ فرقی برایش ندارد بین مثلا در، همۀ اینها برایشان آن جامع شیءیت موضوعیت دارد این هذا ربی از این جهت هذا تعبیر شده. خب حالا این را ملاحظه بفرمایید ببینیم آیا چیزهای دیگری، تفسیرهای دیگری و توجیه‌های دیگری در مورد هذا ربی آمده یا نیامده.

یک آیۀ دیگری اینجا هست که باز آن آیه را از همین باب هست، باز آن را هم ملاحظه بفرمایید ببینید آیا غیر از این تفسیری که ما عرض می‌کنیم در کتب تفسیری و نحوی برایش مطلبی آمده، در سورۀ مریم در مورد حضرت مریم دارد که «وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ» (سورۀ تحریم، آیۀ ۱۲). این را ملاحظه بفرمایید که

«ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ»

این للذین کفروا مراد چی است؟ من تصور می‌کنم یعنی اینکه خداوند یک مثال برای کسانی که کافر شدند، یعنی یک نمونه از الذین کفروا خدا دارد مثال می‌زند. الذین کفروا این «امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ» از مصادیق الذین کفروا است «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ»، «لِلَّذينَ كَفَرُوا» مؤنث را هم شامل می‌شود، «امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ» از مصادیق آن هستند.

«كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللّهِ شَيْئًا وَ قيلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلينَ(10) وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّني مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ (11) وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ(12)»

اینجا این آیه چند تا واژه به کار رفته که ازش استفاده می‌شود که این واژه‌ها اعم است، «لِلَّذينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ» را شامل می‌شود.

**شاگرد:** للذین کفروا به معنای من الذین کفروا

**استاد:** نه برای آنها، یعنی مثل دارد، نه لام به معنای برای نیست، یعنی نمونه‌ای برای آنها. یعنی در واقع می‌توانیم با نمونه‌ای از کفار را برای کفار نمونه که می‌خواهیم ذکر بکنیم این چیزها هست، همسر نوح و همسر لوط، و برای مومنان نمونه می‌خواهیم بزنیم این دو تاست، ببینید نکتۀ جالب این بحث این است، حاج آقا یک مطلبی را اشاره می‌کردند، می‌فرمودند که ملک الشعرای بهار یک شعری دارد در مدح پروین اعتصامی، آن پروین اعتصامی را مدح می‌کند ولی خیلی هم مدح زیادی هم نمی‌خواهد بکند، یک مدح بینابینی می‌خواهد بکند، می‌گوید میان پردگیان بی قیاس پروین بود، یعنی در میان زن‌ها نمونه نداشت، و الا در میان مردها شبیه‌اش خیلی بود، ولی در میان زن‌ها زنی مثل پروین اعتصامی وجود نداشت. اینجا آیۀ شریفه می‌خواهد بگوید که دو تا زن هستند که نمونۀ کفر هستند نه نمونۀ زن کافر، نمونۀ اصلا کفر، حتی وقتی بیاییم دایرۀ کافرها را بخواهیم معرفی کنیم این دو تا یک نمونه، از آن طرف هم اهل ایمان را بخواهیم معرفی کنیم دو تا زن وجود دارند در میان اهل ایمان نمونه‌اند، نه در میان خصوص زن‌های اهل ایمان، در میان کل اهل ایمان نمونه‌اند و الگو هستند و به عنوان مثل برای اهل ایمان می‌شود اینها را ذکر کرد. و کانت من القانتین هم همین است، نه کانت من القانتات، یعنی اینکه در میان جماعت زن‌های قانت یکی از آنها بود، نه اصلا یکی از، یعنی الگوی ایمانی، الگو یعنی کسی هست که دیگران باید ازش پیروی کنند، آن را الگوی خودشان قرار بدهند، حضرت مریم الگوی مرد و زن اهل ایمان است و آن دو ملعون الگوی مرد و زن کفر هست که افراد باید حواسشان باشد که به آن مسیرها نروند. این خیلی مهم است. این «لِلَّذينَ كَفَرُوا» هم می‌تواند به معنای این باشد که خداوند برای، من اینجوری معنا می‌کنم خداوند یک نمونه‌ای از مردان کافر، نمونه‌ای از کافران و نمونه‌ای از مومنان به شما ارائه می‌دهد که حواستان باشد شبیه اینها نشوید، و شبیه آنها بشوید. این نمونه ارائه دادن برای همۀ انسان‌هاست، هم مذکر و هم مؤنث. این نمونه را برای این ارائه می‌دهد که افراد اینها را الگو قرار بدهند، الگوی مثبت و آن الگوهای منفی را هم به عنوان الگوی منفی سعی کنند از اینها پرهیز کنند. در این مقام اصلا متناسب این هست که لفظ مذکر، لفظ جامع را ذکر بکنند، چون اینجا خصوصیت ندارد اینکه حضرت مریم و حضرت آسیه اینها زن مومن هستند، نه اینها اهل ایمان هستند یعنی مردان هم باید اینها را الگو قرار بدهند. کما اینکه آن دو زن ملعون را هم مردها هم باید حواسشان باشد که نسبت به آنها دوری کنند و از آنها جدا بشوند. حالا این بحث دیگر تمام. بحث دیگر خاصی اینجا ندارد فقط این دو تا آیه را، «كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ» و «هذا رَبّي» را ملاحظه بفرمایید که کتاب‌های تفسیری ببینید غیر از این نکاتی که ما در اینجا عرض کردیم آیا نکته‌های دیگری در کتب تفسیری وجود دارد، البته من در مورد کانت من القانتین یک نکتۀ دیگری هم به نظرم فی الجمله می‌آید که حالا آن را بعدا عرض می‌کنم. البته خیلی نکتۀ مهمی نیست ولی به نظرم آن را هم بهش توجه بشود مفید هست، آن حالا بعد از کلاس راهنما عرض می‌کنم اگر در کلمات آقایان این نکته نبود آن نکته را بعدا عرض می‌کنم. ما حالا از فردا، من یک جمع‌بندی می‌خواهم بکنم در مورد فرق بین، اصلا این بحث‌هایی که ما می‌خواستیم بکنیم از این زاویه بود که، حالا فردا در واقع می‌خواهم بگویم تفکیک بین دلالت وضعیه و دلالت مجازیه و دلالت‌هایی که از باب تناسب حکم و موضوع و اطلاق مقامی و انصراف و امثال اینها هست در این بحث‌هایی که ما داریم چی است، یک سری نکات اصلی ورای آن تحلیل‌های جزئی و موردی می‌خواهم ارائه بدهم که در بحث اینکه استعمال را ما قرینۀ بر معنای حقیقی قرار بدهیم و فهم معنای موضوع له آن مؤثر هست آن را فردا بحثش دنبال می‌کنیم، ان شاء الله از پس فردا بحث تضمین و اشراب را ملاحظه بفرمایید. تضمین و اشراب بهترین بحثی که در موردش شده در عباس حسن در نحو وافی در خاتمۀ نحو وافی در یک جایی یک گزارش سخنرانی یک استاد دانشگاهی را در مجمع ادبی سوریه هست ظاهرا آنجا نقل می‌کند که رفته تحلیل کرده و کل بحث تضمین و اشراب، عبارت‌های نحوی‌ها و نکاتی که مربوط به آن هست را آورده، آن را ملاحظه بفرمایید آن را هم اگر با بحث چیز کم آوردیم «كانَتْ مِنَ الْقانِتينَ» و «هذا رَبّي» نکته‌ای رفقا نداشتند آن بحث تضمین و اشرابی که در کلام عباس حسن هست به آن هم مراجعه خواهید کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد